



"روانشناسی و دین" از منظر اریک فروم  
سید امیرضا مزاری ×

نخستین کسی که در باب ارتباط میان بیماری روانی و دین سخن گفت، فروید<sup>1</sup> بود. فروید با رویکردی تقلیلگرایانه، رابطی میان روانشناسی و دین را رابطهای حداکثری میدانست. بهنحوی که منشأ دین را به عوامل صرفاً روانی فروکاسته و لذا دین را بیماری جمعی کودکانه تعبیر میکرد. در این راستا اریک فروم<sup>2</sup> نیز که در مکتب روانکاوی فروید تعلیم دیده بود، خاستگاه دین را به گونهای دیگر توصیف میکند. به نظر میرسد؛ "نظریه شخصیت" فروم که متأثر از عوامل اجتماعی، زیستی، تاریخی، اقتصادی و ساختار گروه است، مبتنی بر این فرض است که جدایی انسان از دنیای طبیعی برای او احساس تنهایی و در نتیجه اضطراب بنیادی را به ارمغان میآورد. فروم درعینحال به این باور اعتقادی ندارد که شخصیت انسان از نیروهای زیستشناختی دارای ماهیت غریزی متأثر است. او در نقطه مقابل تفکر فروید، عامل جنسی را عامل اصلی شکلدهنده روانپریشیها نمیداند، بلکه شخصیت انسان را متأثر از نیروهای اجتماعی و فرهنگی میداند و این نیروها نیز، در چارچوب فرهنگ و نیروهای جهانی که در طول تاریخ بر بشریت سیطره داشتهاند؛ بر فرد اثر میکنند. در همین راستا نگاه فروم به دین نیز در ساختار فکری، روانشناختی و جامعهشناختی او تئوریزه شده است.

×××

مقدمه

اریک فروم (1900-1980)؛ در فرانکفورت آلمان به دنیا آمد. بعد از ظهور نازیسم در آلمان وی به ژنو رفت و سپس در سال ۱۹۳۴ به آمریکا مهاجرت کرد و در دانشگاه کلمبیا در نیویورک، مشغول به فعالیت شد، سپس به مکزیک رفت و در دانشگاه مکزیکوسیتی کرسی روانکاوی را تأسیس کرد. وی در اواخر عمر خویش به سوئیس بازگشت و در همانجا درگذشت. فروم نه تنها روانکاو، بلکه فیلسوف، پژوهشگر کتاب مقدس و منتقد اجتماعی بود که نظریاتش ناظر به ویژگیهای مشترک در فرهنگ انسانی است. او که تحت تأثیر کارل مارکس<sup>3</sup>، کارن هورنای<sup>4</sup> و سایر نظریهپردازان اجتماعیگرا قرار داشت، نگاهی ویژه به امور روانشناختی دارد. نگاه تکاملی او به انسان و توصیف خاص وی از مغز در نگاه تکاملی؛ یعنی فزایندهگی رشد مغز در انسان درحالیکه اغلب غرایز حیوانی را از دست داده بود و این رشد؛ امکان خودآگاهی، تخیل و برنامه‌ریزی و تردید را میسر ساخت، نشان از همین مبناست. (Fromm, 1992:5). اساسیترین فرض فروم این است که شخصیت فرد را فقط میتوان

با در نظر داشتن سبقه تاریخی انسان شناخت. او بیان میکند که «بحث وضعیت انسان باید قبل از شخصیت واقع شود و روانشناسی باید براساس برداشت انسانشناسی-فلسفی از وجود انسان استوار باشد. (Fromm, 1947:45) آنچه بهزعم فروم باید در روانکاوی محل مذاقه قرار گیرد، بیرون آمدن انسان از دنیای حیوانی و عصیان در برابر هرگونه انطباق غریزی است. علاوهبراین، عصیان، غلبه و تفوق انسان بر طبیعت است. گرچه طبیعت هرگز او را رها نمیکند. بنابراین وقتی فروم در بحث شخصیت و مباحث مربوط به روانکاوی از تقدّم تاریخ انسان سخن میگوید؛ اشاره مستقیم به گسست وحدت ابتدایی با طبیعت، یعنی رانده شدن از بهشت میکند و مفهوم دینی را پیش رو می گذارد تا بتواند این انطباق و هماهنگی انسانی را با دوران تطبیق یافته تاریخی پیش از انسان پر کند.

ناهماهنگی هستی انسان موجد نیازهایی است که بهمراتب والاتر و عالی تر از نیازهای حیوانی است. همانطور که بیان شد این نیازها منجر به ایجاد نیروی اعاده وحدت و تعادل بین انسان و طبیعت میشود. در ابتدا انسان میکوشد این انطباق را در ذهن خویش و از طریق ساختن تصویر ذهنی کامل از جهان ترسیم کند و این تصویر معیار داوری انسان میشود. از طرفی انسان برای رسیدن به تعادلی جدید باید وحدت و یگانگی را با همه جنبه‌های هستی خویش تجربه کند. لذا از اینجاست که سرسپردگی به یک هدف یا فکر یا نیروی برتر از انسان، نظیر خدا، تصویر کامل از نیاز انسان مبتنی بر هستی و وجود او را در بر میگیرد.

### مبانی فکری فروم

ابتدا اینکه از نظر فروم، تنگنای انسانی که به دلیل آگاهی از موقعیت وجودیاش حاصل میشود، دوگانگیهای وجودیاند که همچون سکه دو روی متفاوت دارند. این دوگانگیها، هم اسباب زبونی و شوربختی انسان را فراهم میکنند و هم امکان توانایی زنده ماندن را به انسان میدهند. این دوگانگیهای وجودی، شامل ”دوگانگیهای بین زندگی و مرگ“، ”کوتاه بودن زندگی“ علیرغم طراحی هدف توسط خود انسان برای خودش و از همه مهمتر ”تنهایی انسان“ است. شاید فروم پیوند روانکاوی و روانشناسی وجودی را در توصیف این دوگانگیها آغاز کرده باشد. اما آنچه مهم است نگاه فروم به نیازهای انسان است. او نیازهای انسان را ارتباط، تعالی، ریشدار بودن، درک هویت و معیار جهتیابی معرفی میکند. لذا لازم است توضیح مختصری از این نیازهای مد نظر فروم ارائه شود.

اولین نیاز انسان، نیاز به ارتباط یا نیرویی برای پیوستن به فرد یا افراد دیگری است. فروم فرض میکند که افراد به هر طریقی با دنیا ارتباط برقرار میکنند و این طرق شامل سلطه‌پذیری، قدرت و عشق است. (Fromm, 1981:2)

دومین نیاز انسان تعالی است. انسانها برخلاف حیوانات بهوسیله نیاز به تعالی، رو به جلو حرکت میکنند. این نیاز به صورت میل به فراتر رفتن از وجود منفعل و رسیدن به تفکر و هدفمندی و آزادی تعریف میشود. (Fromm, 1981:4)

سومین نیاز وجودی نیاز به ریشدار بودن یا احساس بار دیگر در زادگاه خود بودن است. زمانیکه انسانها به صورت گوزن مجزایی تکامل یافتند؛ زادگاهشان را در دنیای طبیعی از دست دادند. درعینحال تواناییشان در تفکر، آنها را قادر ساخت تا دریابند که بدون زادگاه بیریشه‌اند.

درک هویت چهارمین نیاز انسان است. به این معنا از نظر فروم توانایی انسانها در آگاه بودن از خودشان بهعنوان موجودی مجزا و متفاوت، نیاز چهارم انسان را تشکیل میدهد. افراد بدون درک هویت نمیتوانند سلامت عقل خود را حفظ کنند و این تهدید، انگیزشی نیرومند را برای افراد تأمین میکند تا برای کسب هویت تقریباً دست به هر کاری بزنند. و اما آخرین نیاز

انسان در تفکر فروم، معیار جهتیابی (orientation of frame) است. انسانها به خاطر جدا شدن از طبیعت به نقش مسیر، یعنی معیار جهتیابی نیاز دارند تا راه خود را در این جهان پیدا کنند. انسانها بدون چنین نقشهای سرگردان خواهند شد و نمیتوانند به صورت هدفمند و با ثبات عمل کنند. (Fromm, 1973:23)

تبیین نیازهای انسان و نگرانی فروم در این باب، نقشی مهم را در تئوریزه کردن نگاه به دین، در بینش او، ایفا میکند. چه اینکه نگاه فروکاستی به دین، در قامت تفکر وی مشهود و مبرهن است.

### روانشناسی و دین

در گام نخست توصیف فروم از نیازهای انسان که پیشتر تبیین شد، مبنای مستحکمی میشود تا بتواند نسبت دین و روانکاوی را تبیین کند. در منظومه فکری فروم و رویکردش نسبت به دین، تفکیک دین به دو نوع خودکامه (Authoritarian) و نوعخواهانه (Humanistic)؛ بهعنوان گام دوم ارتباط دین و روانکاوی نقش مؤثری مییابد. به این دلیل که وی پس از تقریر نیازهای انسان و ارائه اصول دستهبندی ادیان، بهزعم خود جایگاه و منزلت دین و همچنین تصویر خدا بهعنوان مهمترین پشتوانه انطباق و هماهنگی بین انسان و طبیعت را بیان میکند. لذا در ادامه لازم است تا تعریفی از دین خودکامه و دین نوعخواهانه به همراه ویژگیهای آنها ارائه شود. بنا به تلقی فروم، دین خودکامه؛ دینی است که بتواند یک قدرت نامرئی برتر را شناسایی کند که بر سرنواخت انسان تسلط داشته باشد و اطاعت از آن واجب و احترام به آن لازم، شمرده شود. (فروم

(52: 1382)،

علاوه بر این، آنچه دین را دین خودکامه مینمایاند؛ باور به این موضوع است که قدرت مزبور به سبب سلطه‌های که اعمال میکند، اطاعت از آن واجب و احترام به آن لازم است. بنابراین دلیل پرستش و فرمانبرداری از خدا عشق و عدالت نیست بلکه این واقعیت است که قدرت مزبور بر انسان تسلط دارد؛ یعنی از او قویتر است و لذا عدم فرمانبرداری از او گناه محسوب میشود. (فروم، 1382: 52)

عنصر اصلی بهزعم فروم در دین خودکامه، تسلیم در برابر یک قدرت مافوق انسان است. او بیان میکند که تقوای اصلی در دین خودکامه فرمانبرداری است و عصیان، معصیت بهشمار میرود.

از طرف دیگر ادیان نوعخواهانه، بر محور انسان و توانایی او میچرخد. فروم بیان میکند که انسان باید نیروی منطق خود را در جهت شناسایی خویشتن، رابطهای با هم‌نوعان و همچنین موقعیت خود در جهان توسعه دهد. انسان باید حقیقت را با توجه به محدودیتها و همچنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد. همچنین باید نیروی عشق ورزیدن را نسبت به دیگران و خویشتن توسعه بخشیده و این بستگی و عشق ورزیدن را با هم □ موجودات زنده تجربه کند. تجربه □ دینی در این نوع ادیان تجربه □ یگانگی با همه، براساس پیوستگی فرد با جهان است که از راه تفکر و عشق حاصل میشود و ایمان عبارت است از قطعیت یافتن معتقدات شخص براساس تجربه □ فکری و عاطفی انسان نه پذیرش القائاتی به اعتبار سخن القاکننده. (فروم، 1382: 54)

اکنون سؤال اساسی در باب اید □ فروم، اینگونه مطرح میشود که آیا نیازهای انسان در ادیان خودکامه بر طرف میشود یا ادیان نوعخواهانه؟

همانطور که اشاره شد؛ تسلیم در برابر مرجعی نیرومند یکی از راههایی است که بهزعم فروم انسان را از احساس تنهایی و محدودیت خویش رها میکند. او ضمن تسلیم، استقلال و تمامیت خود را بهعنوان یک فرد از دست میدهد و اما احساس حمایت شدن از سوی نیرویی قدرتمند در او بهوجود میآید و خود جزئی از آن میشود.

لذا در ادیان خودکامه وقتی صحبت از تجارب دینی شخص میشود، در اصل سخن از قدرت و عظمت قدرتی نامریی است که شخص را مبهوت کرده است و گونهای مکانیسم گریز از آزادی و همچنین فرار از مسئولیت انسان بودن است. فروم با توصیف مبسوطی از قدرت، این نوع تجارب دینی را گونهای بیماری عصبی به نام مازوخیست میداند که در آن کسانی که دچار چنین بیماری هستند میخواهند از شر این آزادی و مسئولیت فرار کنند و لذا خویشتن را حقیر و ناچیز حس میکنند. همانطور که بیان شد از نظر فروم یکی از طرق ارتباط، سلطه‌پذیری است بنابراین این وابستگی زیاد به قدرتهای بیرونی، که از صفات بارز مازوخیستهاست؛ دقیقاً مبتنی بر غلبه بر همان تنگناهای انسانی است. مازوخیستها همچون افراد متدین در ادیان خودکامه، با گفتن «من میخواهم» یا «من هستم» بیگانگان و بهطور کلی در زندگی بهعنوان نیروی قاهر که برون از ضبط و قدرت آنهاست مینگرند. (فروم، 1353: 149)

در ادیان خودکامه، در درون اینگونه انسان متدین، چیزی نمیماند و تنها رابط □ او با خودش، از طریق خداست. این افراد در درون ادیان خودکامه میکوشند، ضمن پرستش خدا با آن قسمت وجودشان که از طریق انعکاس از دست داده اند، تماس برقرار کنند. (فروم، 1382: 70) فرد متدین و معتقد به ادیان خودکامه، نه تنها در فعالیت دنیوی هیچ درکی از عشق و محبت ندارد؛ بلکه در بخش معنوی زندگیاش که دین و خدا نقش اساسی ایفا میکند خود را گناهکار میداند. در نتیجه تجربه □ دینی در جوامعی که فرد با فقدان احساس آزادی و مسئولیت به سرنوشت خود مینگرد؛ هیچگونه رشد و توسعه‌ای پیدا نمیکند. بنابراین عملاً در ادیان خودکامه، نه تنها نیازهای اساسی انسان بر طرف نمیشود بلکه با تصویری از قدرت نامرئی بهعنوان خدا، گونهای فرار از خویشتن به ثمر خواهد نشست.

ازسویدیگر تجربه □ دینی در جوامعی که فرد احساس آزادی دارد یا حتی بهعنوانمثال در بین اقلیتهایی که در تلاش برای کسب آزادی و استقلال خود هستند، زمینه □ مساعدی برای رشد و توسعه ایجاد میکند. در تجارب دینی ادیان نوعخواهانه، احساسی توأم با خوشی و شادمانی یافت میشود که دقیقاً در مقابل احساس توأم با اندوه یا گناه در ادیان خودکامه است. در ادیان نوعخواهانه، خدا سمبل نیروهای خود انسان است، که بشر میکوشد در زندگی خود به آنها تحقق بخشد؛ نه سمبل قدرت و نیروی برتر از انسان. خدا تصویری از ”خود“ عالیتر انسان و مظهر آن چیزی است که انسان بالقوه هست و یا باید باشد.

در ادیان نوعخواهانه، خدا صاحب و دارنده منحصر بهفرد نیروی منطق و عشق نیست. بهعبارتدیگر هم □ آن چیزهایی که به انسان تعلق دارد؛ به خود انسان تعلق دارد نه به خدا. بنابراین، انسان مهمترین نیروهای خود را در خدا نمیابد و خود را زبون و (بهزعم فروم) تحقیر شده همچون فرد مازوخیستی ندانسته؛ بلکه ارتباط خویش را با خدای خویش از طریق عشق میسر میسازد.

فروم وقتی از هنر عشق ورزیدن سخن میگوید، ویژگیهای ادیان نوعخواهانه را معرفی میکند و رشد و تعالی تجارب دینی را در گرو آموختن چنین هنری میداند.

در ابتدای سخن بیان شد که نگاه فروم به انسان نگاه تکاملی است و همچنین بدون خوانش تاریخ انسان به خصوص در بحث ادیان، نمیتوان موقعیت و شخصیت انسان و ارتباطش را با دین مورد تدقیق قرار داد. لذا نگاه تکاملی به ادیان در تکمیل ویژگیهای ادیان نوعخواهانه، مبتنی بر مفهوم عشق و گذر از عشق مادری به عشق پدرانه و سرانجام عشق به خدا، کامل میشود.

بهبهارتدیگر؛ نوع بشر، ضمن تکامل اجتماعی و دینی خود، از مادر سالاری به پدر سالاری گراییده است و پس از آن تکامل عشق را تنها در گسترش دین پدر سالاری میتوان دنبال کرد. فروم بهخصوص از تغییر خود کامگی ادیان با توصیفات که شد، گذر به ادیان نوعخواهانه میکند که در آن عشق به خدا مرحله اکمل آن است.

بنابراین بهزعم فروم، انتقاد فروید از پندار خدا انتقاد کاملا صحیح است چون هنوز مفهوم خدا در نزد اکثریت عظیمی از آدمیان، خدای ادیان خود کامه است نه ادیان نوعخواهانه. بنابراین پیوند دین و روانکاو در منظومه فکری فروم در اینجا رخ میدهد. به این صورت که اولاً مفهوم خدا فقط یک لزوم تاریخی است که انسان بهوسیله آن تجربههایی را که از قوای عالیتر خویشتن دارد و آرزوی خود را برای وصول به حقیقت و وحدت در طول تاریخ، بیان کرده است. (فروم، 1394: 86)

دوم اینکه در تاریخ نسل بشر، یعنی چه در روزگاری که عشق به خدا مانند بستگی عاجزانه‌ای به الهه مادر بود، چه در دوران بستگی فرمانبرداری به یک خدای پدر منش و چه در مرحله بلوغ، یعنی هنگامی که خدا دیگر نیروی خارجی نیست و انسان، اصول عشق و عدالت را درون خود جای میدهد و سپس با خدا یکی میشود و سرانجام هنگامی که از خدا فقط با لحنی شاعرانه و تمثیلی حرف میزند، در همه نمونهها، تکامل به چشم میخورد و آینده را نیز به نظر فروم میتوان به همین صورت پیشبینی کرد. (فروم، 1394: 96)

به باور فروم، در ادیان کنونی، همه این مراحل یعنی از نخستین و ابتداییترین تا عالیترین صورت دین را میتوان یافت. کلمه خدا هم به رئیس قبیله دلالت میکند و هم به عدم مطلق، بهمیتنرتیب هر فرد به تنهایی در درون خود و در وجدان خود، همانطور که فروید نشان داده است، همه این مراحل را از کودک زبون تا فرجام، نهفته دارد. (فروم، 1394: 96)

بنابراین اگر ساختار اجتماع تسلیم قدرت باشد، عقیده افراد نسبت به خدا نیز کودکانه و دور از مفهوم تکامل یافته آن خواهد بود. فروم بیان میکند که ریشههای این حقیقت که باور انسانها در برخی جوامع هنوز کودکانه است را باید در تاریخ ادیان یکتاپرست جستجو کرد. بهبهارتدیگر در تاریخ اینگونه ادیان، خدا همیشه متحد فرمانروایان است و با اقتدار خود قدرت و اختیار طبقه حاکمه را تأمین میکند. ازسویدیگر، چون خدا بهخاطر نبود جسمانیاش از انتقاد مبرا است؛ حاکمان به او تکیه میکنند. حالآنکه خود، موجوداتی واقعی و قابل انتقادند. (فروم، 1389: 36)

در اینجا، همانطور که اشاره شد، لزوم روانشناختی کودکانه بهعنوان پشتوانه‌های اساسی ثبات جامعه مشهود است. بسیاری از افراد خود را در همان شرایطی می یابند که در کودکی تجربه کردهاند. یعنی اکنون نیز چنین مینماید که در شرایط یک کودک کاملاً ناتوان در برابر پدری قدرتمند قرار دارند. فرجام کلام اینکه فقط نقد فروم از منظر روانکاو به ادیان، منحصر در ادیان خود کامه است، چراکه او یکی از ابزارهای دستیابی به شرایط فوق الذکر و اهداف مطروحه را دین میداند.

دین، وظیفه بازداری از هر گونه استقلال روانی تودهها را، برعهده میگیرد و تودهها را از منظر فکری به کودکان اجتماعی مقبول و سر به راه قدرتمندان تبدیل میکند. علاوهبراین، دین خود کامه با خدای واجبالطاعه افراد را چنان ارضا میکند که زندگی برایشان تحملکردنی باشد و به صرافت تغییر در موقعیت خود نیفتند و به عصیانگران بر آشوبی مبدل نشوند. (فروم، 1389: 37)

بنابراین وقتی فروم، نقد فروید را بر پندار خدا جایزی میداند؛ باید دقت کرد که خوانش او از خدای مد نظر فروید، همان خدای ادیان خود کامه است که فروید در کتاب "توتم و تابو" خود نشان داده است. خدایی که در توتمیسم، در واقع پدری ارتقا یافته است؛ که در جریان ممنوعیت کشتار و خوردن توتم و یا به عکس در مراسم جشن سالانه برای نقض این ممنوعیت، رفتار جاهطلبانه کودک در برابر پدر را، که هم یاریگر او و هم یک رقیب ستمکاره است، تکرار میکند.

#### جمعبندی

فروم با اتخاذ رویکرد خاصی که در تحلیل دین دارد، ضمن اینکه دلیل گرایش به دین را به عواملی چند، تقلیل میدهد؛ ادیان را به دو دسته نوعخواهانه (یا انسانگرا) و خود کامه تقسیم میکند و برخی ادیان را نیز متضمن هر دو رویکرد تلقی میکند. درعینحال به لحاظ روانشناختی، علت گرایش به هر دو نوع دین را، ناشی از اموری مشترک ارزیابی میکند. در این راستا، وی عواملی چند را سبب گرایش انسان به دین بدان کرده و به تبیین آنها میپردازد؛ از آنجا که وجود بشر در طول تاریخ همواره تجلیگاه این عوامل بوده، گرایش به دین از هم شگی بوده است. در تحلیل فروم علاوهبراینکه نیازمندی انسان به دین، عمیق انگاشته میشود، اما درعینحال کاستیهای متعددی را نیز بر آن مترتب میداند.

بیگمان دیدگاه فروم، محمل نقدهای بسیاری است که به دلیل رویکرد توصیفی مقاله از بیان آن خودداری شده و جهت مطالعه میتوان به منابع مزبور مراجعه کرد.<sup>5</sup> در اینجا صرفاً به این نکته اشاره میکنیم که به نظر میرسد، تعریف فروم از دین خودکامه؛ بهعنوان دینی مبتنی بر تعبد و فرمانبرداری، در ازای ترس از گناه و خوف از سیطره همهبانیه خداوند در قالب قدرت برتر، و نیز تعریف وی از دین نوعدوستانه؛ مبتنی بر اعتقاد به خدا بر مبنای پارامترهایی همچون عشق را میتوان صرفاً مراتب مختلف دینداری و خداشناسی دانست که در افراد با سطوح مختلف معرفتی متجلی است. بهنجوی که در فردی، ترس از خدا و در دیگری عشق به حقیقت متعالی، عامل تعبد تلقی میشود و حتی میتوان گفت در فرمایش حضرت علی(ع)، در قالب انواع دینداری بیان شده است.<sup>6</sup> لذا به نظر میرسد نزاع صرفاً بر سر تعبیر فروم، از سبکهای مختلف دینداری متناسب با مراتب مختلف معرفتی انسانهاست، نه تبیین بر مبنای اصل و گوهر ادیان. و این خلط مفهومی با پشتوانه تحلیل روانشناختی، فرهنگی و اجتماعی به دیدگاهی بدل شده که طبیعتاً رویکردی فروکاستی به دین را در بر دارد. آنجا که بهجای معرفت دینی، خود دین در مغان نقد و تبیین قرار میگیرد و این رویکرد ناگزیر در آراء بسیاری روانشناسان دیده میشود.

× دانشجوی دکتری فلسفه دین

#### منابع

- فروم، اریک (1353) گریز از آزادی، ترجمه عزت .. فولادوند، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی // فروم، اریک (1382) روانکاوی و دین، ترجمه ارسن نظریان، تهران، مروارید // فروم، اریک (1389) جزم اندیشی مسیحی، ترجمه منصور گودرزی، تهران، مروارید // فروم، اریک (1394) هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران، مروارید // Fromm, Erich (1973), *The Anatomy of Human Destructiveness* New York: Holt, Rinehart & Winston. // Fromm, Erich (1981), *On Disobedience and other essays*, New York: seabury Press. // Fromm, Erich (1947), *Man for Himself: An Inquiry into the psychology of ethics*, New York: Holt, Rinehart & Winston. // Fromm, Erich (1992), *The Revision of Psychoanalysis*, Boulder, CO :Westview press.

#### پ.نوشتهها

1. Sigmund Freud // 2. Erich Fromm // 3. Karl Marx // 4. Karen Horney.  
5. جهت مطالعه نقدهای وارده، رجوع کنید به مقاله (بررسی و نقد دیدگاه اریک فروم در باب گرایش انسان به دین)؛ نشریه "اندیشه دینی دانشگاه شیراز"، دوره سیزدهم، شماره 2، تابستان 1392، شماره 47، صفحات 75-94؛ نویسندگان: طاهره قشقای، حسین اترک. // 6. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ (نهج البلاغه؛ حکمت 237).